

پیشخوان

چشم‌انداز آینده‌ای معلوم نامعلوم

محمود فاضلی

■ اندیشمندان و فیلسوفان برای دستیابی به شناخت و همچنین برای پی بردن به درستی دانسته‌های خود، راه و روشی را بنیانگذاری کرده‌اند که «روش» خوانده می‌شود. با توجه به کثرت پدیده‌های جهان، روش‌های بی‌شماری برای کسب شناخت و انتقال دانش پدید آمده است که شناخت خود آن روش‌ها به صورت موضوعی علمی تحت عنوان «روش‌شناسی» مطرح شده است. بسیاری از هستنده‌های جهان را می‌توانیم به کمک حواس خویش درک کنیم و بسیاری از آنها به‌طور مستقیم قابل ادراک نیستند ولی در هر دو مورد، شناخت انسان به درجه یقینی کامل نمی‌رسد و دانسته‌ها ممکن است همچنان ناقص بمانند.

«ایند» در مرکز تمام بحث‌های مربوط به آیندنگری، آیندپژوهی، آینداندیشی و روش‌شناسی‌های آن قرار دارد و ضروری است بدانیم که «ایند» چیست یا کجاست. پاسخ این پرسش، هم آسان است و هم سخت. بعضی‌ها آیند را دشوار می‌دانند و می‌نامند، که این‌ در واقع کمک چندانی به درک علمی نمی‌کند. آنها می‌گویند همان‌طور که زمان حالی وجود دارد، تنها یک آیند هم قابل تحقق است. برای ذهنیت‌های جبرگرا، این پندار احتمالا رضایت‌بخش است ولی ضوابط روش‌شناختی علمی را برنمی‌تابد.

موضوع مطالعات آیندشناسی در زمان حال، فاقد

تحقق عینی و واقعیت مستقل از ذهن انسانی است، در حالی که موضوع مطالعات گذشته یا حال، تحقق

عینی داشته است. به این لحاظ، آینداندیشی به طور

بنیادی یا پدیده عدم قطعیت روبرو است که روش

تحوّلات آنی و در نتیجه، روش‌شناسی ناظر بر آن را

تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. فقدان موضوع عینی و متعین

در مطالعات آینداندیشی، اجازه کاربرد روش تجربی را نمی‌دهد. در نتیجه، با ضعیف شدن امکان کاربرد

روش تجربی در مطالعات آینداندیشی، ضرورت کاربرد روش تجربی و ساختن مفاهیم نظری در این مطالعات

تقویتی می‌شود. نکته دیگر این است که در مطالعه آیند

تحوّلات اجتماعی و اقتصادی و به طور کلی سیستم‌های

انسانی، از آنجا موضوع مطالعه، خود انسان است و انسان

هم دارای علم و اختیار است و این معرفت نیز نقش

مهمی در رفتار افراد و نهاده‌ها دارد، بنابراین با نحوه

مطالعه این سیستم‌ها که در آنجا عواملی وجود دارند

که دارای اختیار و دانش سازمان‌یافته نیستند، فرق دارد.

از این رو در روش‌شناسی آیندنگری، نگزش ویژه افراد

و دانش آنان بر شکل‌گیری آیند و همچنین بر بحث

روش اثر می‌گذارد. بعضی از مکتب‌های فکری، در این

خصوص رویکرد دیگری دارند و با این گزاره کلی که

«آزادی، درک ضرورت است» نتیجه می‌گیرند که وقتی

ضرورت‌ها و قوانین تاریخی و اقتصادی و حرکت‌ها درک

شوند، آدمی به آزادی می‌رسد و دیگر از چیز خبری

نیست و بنابراین می‌تواند با آزادی و اراده، آیند خود

را شکل بدهد.

آیندنگری تلاشی نظام‌مند برای نگاه به آیند

بلندمدت در حوزه‌های دانش فناوری اقتصاد،

محیط‌زیست و جامعه است یا هدف شناسایی

فناوری‌های نوپه‌ور و تعیین حوزه‌های صورت

می‌گیرد که در آیند از اهمیت بیشتری برخوردارند.

آیندنگری در واقع یعنی آمادگی برای آیند و به کار

بردن بهینه منابع موجود در جهت ارزش‌ها و هدف‌ها.

به گفته اسکار وایلد «قشقه چانه‌سی که فاقد

آرمان‌شهر باشد ارزش دیدن ندارد.» آیندپژوهی

و آیندنگری امروزه در بیشتر کشورها، سازمان‌ها

 	
روشناسی آیندنگری بازیزد مروزی انتشارات: نی چاپ اول: ۱۳۹۱ قیمت ۶۸۰۰ تومان	

و بنگاه‌ها رایج است و به ابزاری مهم برای تعیین استراتژی و برنامه‌ریزی‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت تبدیل شده است. روش‌های آیندنگری نیز به تبع این رویکرد وسیع جهانی به آیندپژوهی، ارتقا پیدا کرده به طوری که می‌توان از شکل‌گیری تدریجی یک علم اصیل آیند – نه یک علم طبیعی مانند فیزیک یا بیولوژی بلکه یک علم اجتماعی نظیر جامعه‌شناسی و اقتصاد – سخن گفت. ایران با آغاز اولین برنامه هفت‌ساله عمرانی در شش دهه پیش، برای اولین بار به آیند گام نهاد و از یک‌روزه، یک‌ماهه و حداکثر یک‌ساله نگاه کردن به آیند بیرون آمد و به حوزه مهم تدبیر و هدایت آگاهانه اقتصاد کشور در آیندای فراتر پرداخت.

فکر تهیه و تنظیم چشم‌اندازی بلندمدت که راهنمای برنامه‌های پنج‌ساله باشد، به طور جدی در سازمان برنامه‌ریزی کشور از آغاز دهه ۱۳۸۰ مطرح شد و در نهایت به تنظیم سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در اقق ۱۴۰۴ منجر شد. از آن تاریخ تاکنون تعداد دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان به آیندنگری و چشم‌انداز در کشور افزایش چشمگیر یافته و تعدادی از مراکز آموزش عالی نیز به‌طور رسمی، آیندنگری را در برنامه‌های آموزشی خود قرار داده‌اند. فرهنگستان علوم ایران و انجمن آیندنگری ایران نیز از جمله نهادهای فعال در سطح کلان آیندنگری به فعالیت می‌پردازند. روش‌شناسی آیندنگری تلاشی است در زمینه معرفی متدولوژی‌های آیندنگری در حوزه‌های مختلف که وامدار تلاش‌های مکتوب و منتشر اندیشمندان مختلف داخلی و خارجی در این حوزه است.

«قد مارکوزه» کتابی با این نام به زودی انتشار خواهد

یافت. این کتاب پیشتر به نشر «رشد آموزش» سپرده شده

بود و شاید به دلایلی از جمله جابه‌جایی، نشر دیگری آن

را در آیند نزدیک به بازار کتاب عرضه کند. این اثر نقدی

است بر کتاب مهم و بحث‌برانگیز هربرت مارکوزه به نام انسان

تک‌ساحتی به قلم اقتصاددان برجسته و معروف انگلیسی،

پل متیک (mattick) که با نوشتن اثر عظیم خود به نام

مارکس و کینز در دهه ۷۰میلادی شهرتی جهانی به دست

آورد. کتاب نقدی بر مارکوزه توسط مجید مددی ترجمه و

با مقدمه مفصلی به قلم ایشان که خود تحلیل جامعی است

از «سرمایه‌داری متاخر» و دیدگاه‌های «چپ نو» به خواننده

ایرانی عرضه می‌شود. ببینیم مترجم در

یادداشت خود بر کتاب چه نوشته است:

من با کتاب مهم و بحث‌انگیز مارکوزه

«انسان تک‌ساحتی» اواخر دهه ۶۰ که

در انگلستان بودم، آشنا شدم. یعنی آن

دورهای که در محافل دانشگاهی و در

بحث و جدل‌های دانشجویی، به ویژه

در گردهمایی‌ها و جلسه‌های رسمی و نیمه‌رسمی گروه‌های

چپ سخن از مارکسیسم و گرایش‌های چپ (ارتدوکس و

سسنی و نو و نظریه انتقادی) مطرح در آن زمان، در میان

بود و اندیشه‌وران مکتب فرانکفورت و پیشاپیش همه، هربرت

مارکوزه که پیشتر از حرکت‌های تند انقلابی برای براندازی

سلطه سرمایه‌داری شناخته می‌شد. همو که جوانان را به عرصه

رویارویی با حاکفان «ظلم مستقر» کشانده بود.

من نیز مانند بسیاری از جوانان آن دوره که تمایلات تند

انقلابی داشندند و هر گونه نقد و نظری را که جامعه سرمایه‌داری

و مناسبات آن را به چالش می‌کشید، خوشامد گفته و پذیرا

می‌شدند، با قبول تام و تمام نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت،

و به ویژه دیدگاه‌های «مارکسیست برجسته» نماینده آن،

هربرت مارکوزه، با عاقله نوشته‌های رادیکال او را می‌خواندم و

او را به دلیل نقد نظام سرمایه‌داری و «جامعه مصرفی» برآمده

از آن، می‌ستودم.

کتاب انسان تک‌ساحتی نخستین بار من را با مفهومی

آشنا کرد که نخست برایم عجیب و حتی ضدمارکسیستی

و تجدیدنظرطلبانه آمد، ولی با دقت در شرح و تفصیل‌ها و

بررسی‌های موشکافانه نویسنده از جامعه تکامل‌یافته و

«مدیریت‌شده» و «راه» سرمایه‌داری پیشرفته غرب، تحلیل

ارایه‌شده در کتاب که نویسنده مدعی است طبقه کارگر در

جامعه‌های راه‌ سرمایه‌داری بیش از این در پی تحقق رسالت

خود در براندازی نظام نیست زیرا در جامعه راه «دغام و با

آن یکی شده» و برای حفظ موقعیت خود، حتی «در حفظ آن

می‌کوشد». تا حدی برایم پذیرفتنی جلوه کرد. در آن زمان

من در اروپا زندگی می‌کردم و شاهد رفتار سیاسی طبقات

زحمتکش و نیز پرولتریای «پروژواشده» انگلستان بودم که

هیچ تحرک انقلابی از خود نشان نمی‌دادند. تلاش‌های آنها

بهترین حالت، بهبود وضعیت معیشتی بود در چارچوب نظام

و برخورداری از حق «چانه‌زنی» بیشتر، در مقابله با شیوه

استثمار در مناسبات اجتماعی.

اما چیزی که موجب آزرزدگی من می‌شد ادعای پیروزی

نظام بهره‌رکش سرمایه‌داری (و تأیید آن از سوی اندیشه‌وران

چپ) در جلب نظر «گورکن» خود و به انحراف کشیدن

طبقه زحمتکش و راضی کردن آنها بود. همان چیزی که

لنین می‌گفت: «مبارزه طبقه کارگر در چارچوب اتحادیه‌های

کارگری برای برخورداری از راه بیشتر، حداکثر آگاهی‌ای

که به کارگران می‌بخشد، آگاهی صنفی است و نه آگاهی

طبقاتی.» که نتیجه آن براندازی حاکمیت و سلطه سرمایه

است و راه‌های زحمتکشان از ستم نظام بهره‌کش سرمایه‌داری.

استدلال‌های مارکوزه اما، در آن زمان هر چند تا حدودی

منطقی ولی به عیان با واقعیت‌های سیاسی در جامعه‌های

پیشرفته صنعتی که مبارزات توده‌ها برای تغییر ساختارهای

قدرت مدافزون بود، همخوانی نداشت. بنابراین باید به شناخت

بهر و بیشتری می‌رسیدم تا تضاد موجود میان نظریه و واقعیت

را می‌فهمیدم و در اینجا، مترجم در پیشگفتار جالب و خواندنی

خود اشاره به اثری می‌کند از فیلسوف و نظریه‌پرداز کانادایی به

نام سی. بی. مک فرسون به نام «جهان

حقیقی دموکراسی» که خود آن را بار

دوم با عنوان «سه چهره دموکراسی» با

مقدمه مفصلی روانه بازار کرد. در اشاره

به این کتاب می‌گوید: … همه می‌دانیم

رویدادها طبق انتظار مارکس به وقوع

نیویست. هنگامی که در کشورهای

پیشرفته سرمایه‌داری طبقه کارگر از قدرت سیاسی خویش

آگاه شد و نقش سیاسی مؤثری بر عهده گرفت، به جای آنکه

از این موقعیت در رد روابط سرمایه‌داری استفاده کند، کوشش

خود را مأمولف به استحکام سیستم‌ها به موقعیت و جایگاه خود

در چارچوب نظام سرمایه‌داری کرد.

و مترجم در ادامه نوشت‌هایش می‌پرسد: «چرا چنین

شد؟» آیتا تحولات سرمایه‌داری

تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌های مارکس

را باطل کرده است؟ آیا طبقه کارگر

دیگر «گورکن» سرمایه‌داری نیست و

رسالت خود را برای انقلابی بنیان‌کن

که همه روابط و مناسبات ساختاری

استثمار و ضدبیشتری را براندازد،

به دست فروشی سپرده است؟ آیا

دیگر مورد بهره‌کشی قرار ندارد و

بردگی او پایان یافته و او اینک در

تنعم رخوتناک «جامعه راه» می‌زید؟

و در پاسخ به این پرسش‌هاست که

می‌نویسد: اگر اندیشه انقلابی‌گری

خرده‌بورژوازیی یک‌سنگ‌نرانه طبقه

کارگر را به پرولتریای جامعه پیشرفته

ساخته را به سیاق گذشته انقلابی و

مبارز خستگی‌ناپذیری می‌بیند که در

مبارزه و نبرد انقلابی‌اش «تنها چیزی

که از دست می‌دهد زنجیری است که

بر پایش بسته شده و جهانی به دست

خواهد آورد» خیر، او اکنون در براندازی

نظامی که در چارچوب آن به بردگی

کشیده شده، خیلی چیزها از دست

می‌دهد: و برای روشن شدن مطلب در پانوشتی بر کتاب «سه

چهره دموکراسی» در توضیح و پاسخ به این گفته نویسنده

کتاب که «رویدادها طبق انتظار مارکس به وقوع نیویست.»

می‌نویسد: وقتی هربرت مارکوزه و دیگر نظریه‌پردازان

«چپ‌نو» صحت از «جامعه مصرفی» می‌کنند منظورشان

تأیید (پل متیک) در پاسخخی منطقی به نظریه مارکوزه

مبنی بر «دغام شدن پرولتاریا در جامعه راه» نه براساس

کتاب

روایت مجید مددی از خوانش «پل متیک» از «مارکسیست برجسته»

«مارکوزه» مرد! زنده باد «مارکوزه»

انسان‌ها را که ارضا نشدن آنها موجب اختلافا‌ها و تضادهای

شدید و دشمنانه‌ای در گذشته بود، بر آورده کند. از این روی،

جامعه سرمایه‌داری با چنین ظرفیت و استعدادی از لحاظ

تولیدی، در صورت دارا بودن مدیریت کارآمد و موثر قادر است

تضادهای طبقاتی موجود در جامعه را تعدیل کرده و حتی در

فرآگرد تکامل نیروهای تولیدی و بازدهی و باروری آنها، این

تضادها را در خود «حل» کند. بنابراین برای جامعه «فرامنعتی»

آینده طبقات متخاصم اجتماعی وجود نخواهد داشت که ادامه

حیات یکی مستلزم مرگ دیگری باشد. طبقه کارگر در جهان

سرمایه‌داری، بد‌رغم اینان، دارای منافع جداگانه نیست،

منافع این طبقه همان منافع جامعه به طور کلی است که

تلاش نظام برای حفظ و حراست از

آن است. به بیان دیگر، منافع کارگران

صنایع چیزی جدا از منافع «مدیران» و

صاحبان این صنایع نیست و اگر تلاش

و مبارزه‌ای هم هست برای آن است که

در این «چارچوب» هر یک موقعیت

مناسب‌تری برای خود دست‌پا کند نه

آنکه «مناسبات» را برهم بریزدو در نقد این نظر مترجم کتاب

در تبیین و توضیح دیدگاه نویسنده، پل متیک می‌گوید: در

جامعه پیشرفته، دیوان‌سالار، هدفدار و عقلانی «سرمایه‌داری

متاخر» از راه «صنعت فرهنگ» است که نظام سرمایه‌داری

به منظور به دست‌آوری سود و سود بیشتر، دستگاه‌های

پیشرفته تبلیغاتی مانند رادیو، تلویزیون، سینما و رسانه‌های

دبداری و شنیداری به‌ طور کلی را

به کار می‌گیرد تا «ارزش مصرف» را

به «ارزش مبادله» کالای تولیدشده

و به وسیله نظام تغییر شکل دهد و به

همراه آن، شیوه زندگی سرمایه‌داری

که در حقیقت همان فرهنگ نظام

اجتماعی- اقتصادی است که آن را

نظام بهره‌کش و استثمار می‌نامندو

این «جذب‌شدگی» و اندر کشیدگی

«ارزش مصرف» به تولید کالا (تغییر

شکل آن به «ارزش مبادله» که به

گفته آدورنو پیوند تنگاتنگی دارد

با سرنوشت ارتباط میان «نیروهای

تولیدی» و «وابل تولیدی» در «نظام

سرمایه‌داری در قرن ۲۰» که به دید

او، «ارزش مصرف» در قرن ۱۹ در

استقلال واقعی سوزه انسانی بود و

از این روی، امکانی برای اعتراض و

مقاومت… که این استقلال اکنون به

گونه فرایندهای از میان رفته و رو به

ناپودی است، و به این ترتیب، تضاد

میان «نیروهای تولیدی» و «روابط

تولیدی» که به گفته مارکس، عامل

سرنوینی نظام سرمایه‌داری می‌تواند باشد، اکنون در جامعه

«مدیریت‌شده» کامل سرمایه‌داری متاخر، خطر دور شده یا

برطرف‌شده‌ای است و مترجم سرانجام در پیشگفتار مبسوط

و عالمانه خود سرانجام دیدگاه پل متیک نویسنده کتاب را با

تأیید مورد بررسی قرار می‌دهد و می‌نویسد:

ولی (پل متیک) در پاسخخی منطقی به نظریه مارکوزه

مبنی بر «دغام شدن پرولتاریا در جامعه راه» نه براساس



روایت مجید مددی از خوانش «پل متیک» از «مارکسیست برجسته»

«مارکوزه» مرد! زنده باد «مارکوزه»

ارزیابی خوش‌بینانه از «روح انقلابی طبقه کارگر در کشورهای مرفه» بلکه برپایه تحلیل خود از ضعف ساختار نظام سرمایه‌داری که جامعه راه بر آن استوار است به داوری او می‌پردازد. متیک به شکلی متقاعدکننده نشان می‌دهد که تضادهای نظام سرمایه‌داری به هیچ وجه در عصر جایگزینی کار کرده است» و برخلاف ایدئولوژی سنتی که تلاش در «زی‌ارزش کردن کار می‌کند» متیک به درستی نشان می‌دهد و با ما یادآوری می‌کند که «جامعه اکنون

بیش از هر زمان دیگری در گذشته

وابسته پرولتاریای صنعتی است» و

از این روی، قدرت آنها نیز هم‌تراز

با آن، بیشتر، بنابراین این وابستگی